

۱. روزی حضرت رسول بر گروهی از انصار که در یکی از خانه هایشان اجتماع کرده بودند، وارد شد و پس از سلام بر آنها، فرمود: «در چه حالتی هستید؟»

پاسخ دادند: مؤمن هستیم، حضرت فرمود: «آیا بر ادعای خود دلیل و برهانی هم دارید؟»

گفتند: «بلی، در حال رفاه و نعمت، شکر و سپاس خدا گوئیم و در حال سختی و مصیبت، صبور و شکیبا هستیم، و به آنچه از طرف خداوند به ما می رسد، راضی و خوشنود می باشیم.» حضرت فرمود: «بلی، شما درست گفتید، ثابت قدم باشید.»

۲. امام علیّ حکایت فرماید: هنگامی که جنازه برادر حمزه را آوردند، حضرت رسول به همسران خود دستور داد که برای خانواده اش طعام تهیه کنند و برای ایشان بفرستند؛ چون آنها مصیبت دیده اند و حوصله تهیه غذا را ندارند. همچنین دستور فرمود: «در همین غذایی که برای صاحبان عزا می فرستید؛ شما نیز با آنان، هم غذا شوید.»

۳. عبدالله بن عباس حکایت کند: «روزی عدّه ای از فقرا و مساکین نزد رسول خدا آمدند و اظهار داشتند: «یا رسول الله! ثروتمندان، همانند ما نماز و روزه انجام می دهند و نیز چون ثروت دارند صدقه می دهند و انفاق می کنند؛ ولی ما محروم هستیم و توان انجام این خیرات را نداریم.»

حضرت رسول فرمود: «هنگامی که سلام نماز را گفتید، ۳۳ مرتبه بگوئید: سبحان الله، و ۳۳ مرتبه الحمد لله، و ۳۴ مرتبه الله اکبر، و بعد از آن ۳۰ مرتبه لا اله الا الله بگوئید تا تمامی آنچه را که ثروتمندان انجام می دهند، شما هم ثواب آن را دریابید.»

عبادت پیامبر

چون باسی از شب می گذشت رسول خدا ﷺ از بستر برمی خاست و پس از گرفتن وضو و زدن مسواک و تلاوت آیاتی چند از قرآن کریم، در گوشه ای به عبادت می پرداخت و اشک می ریخت. بعضی از همسرانش که او را به این حال می دیدند می گفتند: «تو که گناهی نداری چرا اینقدر اشک می ریزی؟ می فرمود: آیا بنده شاکر خدا نیاشم؟»

ام سلمه می گوید: «شبی پیامبر در خانه من بود، نیمه شب، او را نیافتم به سراغش شتافتم، دیدم در تاریکی ایستاده، دستها را بلند کرده، اشک می ریزد و می گوید: خدایا! هرچه نعمت به من داده ای از من مگیر، دشمنم را خشنود مکن، به بلاهایی که مرا از آنها نجات دادی گرفتارم مکن، حتی به اندازه چشم بر هم زدن مرا به خود وامگذار.» به او گفتم: «پدر و مادرم فدایت شوند، شما که بخشوده شده ای!» فرمود: «هیچکس از خدا بی نیاز نیست. حضرت یونس آتی به خودش واگذار شد، در شکم ماهی زندانی شد.»

اگر کسی برای اصلاح و متحوّل کردن جامعه، از درون سوز نداشته باشد و مشتعل نباشد، محال است بتواند جامعه ای را مشتعل سازد، یکی از صفات برجسته انبیای الهی سوز و گداز آنها برای هدایت و سعادت انسان هاست. یکی از ناسزاهایی که قدیمی ها به بعضی می گفتند این بود: «ای بی درد!» پیداست که داشتن درد و سوز، خود یک کمال است و بی دردی یک درد بزرگ است!

خداوند در اوصاف پیامبرش می فرماید: «حریص علیکم» او نسبت به شما سوز دارد و برای ایمان شما حرص می خورد و در جای دیگر خطاب به پیامبر می فرماید: «لعلک باخع نفسک الا یکنوا مؤمنین» شاید خویشتن را هلاک کنی که چرا آنها ایمان نمی آورند.

همچنین در سوره طه می فرماید: «طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» ای پیامبر! قرآن را بر تو فرو نفرستادیم که این همه خود را به زحمت بیندازی!

آری، سوز و گداز دینی از اوصاف انبیا و اولیاست و نه تنها برای آنها که برای هر مسلمانی لازم است. یک طلبه و یک دانشجو اگر بسوزد، دانشگاه و حوزه و جامعه را می تواند متحوّل کند. البته سوز هم باید از روی اخلاص باشد، دکان نباشد! هر پیرو پیامبری باید ببیند کجای کار معطل مانده است، آستین ها را بالا بزند و کار را انجام دهد. به نوع کار، پستی و شرافت ظاهری آن نباید نگاه کرد. کاری که بر روی زمین مانده است باید با نیت پاک و خالص انجام داد.

مهربانی با کودکان

نوزادی را برای دعا یا نامگذاری نزد پیامبر آوردند. نوزاد دامن حضرت را نجس کرد. مادر کودک و اطرافیان به شدت ناراحت شدند، اما پیامبر فرمود: «آزادش بگذارید، من لباس خود را می شویم» اما فریاد زدن شما باعث می شود که این کودک بی گناه بترسد.

پیامبر به اطفال سلام می کردند. نام اطفال و کودکان را محترمانه می بردند. یکی از یاران پیامبر در خدمت آن حضرت نشستند بود که به او خبر دادند همسرش دختر به دنیا آورده است. او ناراحت شد. پیامبر که این منظره را دید فرمود: «زمین جایگاه او و آسمان سایه بان او و روزی او هم با خداست، پس چرا تو ناراحت شدی؟ او همچون گلی است خوشبو که از آن استفاده می کنی.»

فردی در محضر پیامبر اکرم گفت: «من هرگز کودک خود را نبوسیده ام. پیامبر فرمود: «این علامت قساوت توست.»

درباره عدالت میان کودکان نیز تأکید و سفارش فرمود که اگر یکی از آنها را در برابر دیگری بوسیدی باید دیگری را نیز ببوسی.

روزی پیامبر آبی آشامید، مقداری آب ته ظرف باقی ماند، کودکی که در آنجا بود گفت: «یا رسول الله! بقیه آب را به من بدهید.» در همان لحظه چند نفر بزرگسال گفتند: «یا رسول الله! برای تبرک باقی مانده آب را به ما بدهید.» پیامبر فرمود: «اول نوبت کودک است.» سپس بچه او فرمود: «آیا اجازه می دهی آب را به بزرگ ترها بدهم؟» کودک پاسخ منفی داد. پیامبر آب را به کودک داد.

بعد از جنگ موته، در حالی که فرزندان جعفر طیار را بر مرکب خود سوار نموده بود به استقبال سپاه اسلام رفت. سپس وارد مسجد شد و بالای

منبر قرار گرفت و در حالی که فرزندان جعفر روی پله های منبر بودند، در فضیلت جعفر سخنرانی فرمود. پس از آن نیز آنها را روی زانوی خود نشاند و دست نوازش بر سرشان کشید.

احسان ماندگار

وقف علامت راستگویی

در انفاق داریم چیز خوب را انفاق کنید در نماز هم همین طور است. در نماز نگفته اند پاشنه پایت را بمال زمین، گفته اند پیشانیت را به خاک بمالید. اگر می خواهید چیزی وقف کنید چیز خوب وقف کنید. طرف برای زمین اش مشتری گیر نمی آید، زمین را وقف می کند. یا مثلاً زیر راه پله ها یک جایی است که به درد هیچ چی نمی خورد می گوید: خیلی خوب اینجا نمازخانه! نماز خانه از اتاق مدیر کل باید بهتر باشد. گفته اند: پیشانی را به خاک بمال: «و اجعل افضل اوقاتک فی الصلوة» اگر می خواهید چیزی وقف کنید چیز خوبی را وقف کنید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» آنچه را که دوست دارید وقف کنید. گیرنده وقف خداست. تمام آیات انفاق مربوط به وقف است، تمام آیات صدقه مربوط به وقف است. صدقه از صدق است. صدق یعنی راستگویی. و کسی که صدقه می دهد می گوید: من که می گویم ایمان به قیامت دارم راست می گویم و صدقه نشانه این صداقت من است. اینکه به مهریه خانم صدق می گویند برای این است که داماد می گوید: «یعنی تو را دوست دارم،» عروس می گوید: «اگر دوست داری فلان قدر بده.» این چند سکه علامت راستگویی است.

پیام اخلاق





دیباچه

شاخص

عبایم را برگردانید!

بعد از فتح طائف، غنایم زیادی به دست پیامبر رسید و او آنها را بین مسلمین تقسیم می‌کرد. عده‌ای از مسلمانان ایمان‌های راسخ داشتند که آنها کنار بودند؛ عده‌ای هم از این تازه مسلمانان و قبایل اطراف مکه و طائف بودند، که بر سر پیامبر ریختند و غنیمت خواستند؛ پیامبر را اذیت کردند؛ محاصره کردند؛ پیامبر می‌داد، می‌گرفتند؛ اما باز می‌خواستند! کار به جایی رسید که عیای روی دوش پیامبر هم به دست این عرب‌های تازه مسلمان ناهموار و خشن افتاد! اینجا هم که در اوج عزت و قدرت بود، پیامبر باز با مردم با همان رفق، با همان مدارا و با همان خوش رویی رفتار کرد. با خوش اخلاقی و خوش خلقی صدایش را بلند کرد و گفت: «ایها الناس ردّوا علیّ بردی»؛ ای مردم! عیایم را به من برگردانید! این، وضع معاشرت پیامبر با مردم بود.

مقام معظم رهبری

آن وجود بی انتها

«انک علی صراط مستقیم»؛ پیامبر دائماً در خط مستقیم است. چگونه می‌توان سیره کسی را نوشت که مورد تأیید ویژه خداست: «و ینصرک الله نصرّاً عزیزاً».

چگونه با نوشتن چند سطر می‌توان پیامبری را معرفی کرد که خدا نام و مکتبش را بلند و عزیز داشته است: «و رفعتنا لک ذکرک»

مگر می‌توان در جزوه‌ای کوچک اخلاق کسی را منعکس کرد که خدا درباره‌اش فرموده است: « انک لعلی خلق عظیم تو بر خلق بزرگی هستی»

همین قرآنی که از دنیا با کلمه «متاع قلیل» یاد می‌کند، خلق پیامبر را با کلمه «عظیم» توصیف می‌نماید.

چگونه می‌توان از پیامبری مدح کرد که خدا به او در دنیا کوثر و خیر زیاد عطا کرده: «انّا اعطیناک الکوثر» و در آخرت هم به او مقام شامخ شفاعت مرحمت نموده است.

چه بگوییم درباره کسی که تولدش شعله‌های آتشکده فارس را خاموش کرد و بعثتش شعله‌های فساد را، تولدش پایه‌های کاخ کسری را تکان داد و بعثتش قلب و مغز افراد آماده را.

چه بنویسیم درباره کسی که قرآن او را برای تمام جهانیان رحمت دانسته است: «رحمة للعالمین»

چه بگوییم درباره کسی که در عظمت به جایی رسید که به معراج رفت و مهمان خدا شد. کسی که می‌فرماید: «اگر برده‌ای مرا برای غذای ساده‌ای در فاصله دوری دعوت کند می‌پذیرم»

در عظمت او همین بس که برای سفر آسمانی‌اش بُراق و مرکب آسمانی حاضر می‌شود، اما فروتنی‌اش تا آنجاست که بر الاغ بی‌جهاز سوار

می‌شود.

در عظمتش باید بگوییم جبرئیل از طرف خدا به او سلام می‌رساند و در تواضعش باید بگوییم به کودکان مکه سلام می‌کرد.

به هنگام سجده، پیشانی و قلب خود را تسلیم خدا می‌کرد و در همان حال، کودکان خانه که پیامبر را در سجده می‌دیدند بر پشت او سوار می‌شدند و آن حضرت سجده را طولانی می‌کرد تا بازی بچه‌ها بر هم نخورد.

الله‌اکبر! در یک لحظه، هم با خدای هستی به راز و نیاز مشغول می‌شد و هم بازی کودکان را پاس می‌داشت و مهر و عاطفه نسبت به آنان را از دست نمی‌داد

همه ابعاد شخصیت آن عزیز را نمی‌توان نوشت، نمی‌توان گفت و نمی‌توان تصور کرد.

دنیا باید این احترام به کودک را مشاهده کند و از شعارهای بی‌محتوای خود برای حقوق انسان و زن و کارگر و کودک شرمنده شود...

در معاشرت‌ها مزاح می‌کرد؛ اما هرگز از مرز حق هرگز خارج نمی‌شد. در فوت کودکش ابراهیم اشک می‌ریخت؛ ولی هرگز سخنی برخلاف حق نمی‌گفت.

سلوک باران

دیدار از مریض بهشتی

حضرت امیرالمؤمنین ، امام علیّ (علیه السلام) حکایت می‌کنند: روزی ابوذر غفاری دچار تب و لرز شدیدی شده بود. من به محضر مبارک رسول گرامی اسلام «علیه السلام» آمدم وگفتم: «یا رسول الله! ابوذر غفاری مبتلا به مرض سختی شده است.»

حضرت فرمود: « با یکدیگر به عبادت و دیدار او می‌رویم»، پس من به همراه پیامبر اسلام «علیه السلام» حرکت کردم و چون وارد منزل ابوذر غفاری شدیم، کنار بستر او نشستیم.

پس از آن پیامبر خدا «علیه السلام» خطاب به ابوذر کرد و فرمود: «در چه وضعیتی هستی؟»

ابوذر عرض کرد: «یا رسول الله! در تب شدید و حالتی که مشاهده می‌فرمایم به سر می‌برم.»

حضرت رسول «علیه السلام» فرمود: «ای ابوذر! گویا تو را در یکی از باغات بهشت می‌بینم.»

و سپس افزود: « تو غرق در امور دنیوی و مادی گشته بودی و با این عارضه و ناراحتی که بر تو وارد شده است، خداوند متعال لغزش‌ها و خطاهای تو را مورد مغفرت قرار داد؛ پس ای ابوذر! تو را بر این رحمت و مغفرت بشارت باد.»

رسول گرامی اسلام «علیه السلام» روی فرش ساده و حصیر می‌خوابید. کفش و لباس خود را وصله می‌زد. گاهی که به او توهین می‌شد با تبسم یا عفو برخورد می‌نمود، خودش به بازار می‌رفت و نیازمندی‌های خود را به خانه می‌آورد و در کارهای خانه کمک می‌کرد.

«آنس» می‌گوید: «سال‌ها در خانه پیامبر «علیه السلام» بودم و هرگز از من انتقاد و گلایه‌ای نکرد. به دست خود شیر می‌دوشید. به اطفال سلام می‌کرد. دعوت برده‌ها را می‌پذیرفت. از غذایی که میل نداشت، مذمت نمی‌کرد. درباره مسواک و استفاده از عطر و به جای آوردن غسل جمعه و اصلاح

سر و صورت خود و پوشیدن لباس سفید، عنایت و دقت خاصی داشت. از حشمت‌های ظاهری تنفر داشت. لذا اجازه نمی‌داد کسی پشت سر او به عنوان همراه، راه بیفتد. هرگاه سواره بود و کسی می‌خواست دنبال او بیاید، می‌فرمود: «یکی از این سه کار را بکن یا جلوتر از من برو و من پشت سر تو بیایم یا من می‌روم و شما بعداً بیایید و یا این که دو نفری سوار مرکب می‌شویم.»

اخلاق مرد

یک بار وارد خانه دخترش فاطمه شد. دید او دستبندی به دست کرده و برده جدیدی آویخته است پیامبر بدون آن

که حرف بزند برگشت. فاطمه زهرا متوجه قضیه شد و فوری برده و دستبند را خدمت پیامبر فرستاد و پیام داد که به هر نحو صلاح می‌دانید، به مصرف برسانید. پیش کسی پای خود را دراز نمی‌کرد. با گشاده‌روی صحبت می‌کرد

و به همه افراد توجه می‌فرمود. صدا زدن و جواب دادن او هر دو همراه با احترام بود، حتی نسبت به زنان و کودکان. از بیماران عیادت و دلجویی می‌کرد. هنگام خروج از خانه، خود را آماده و زینت می‌کرد. نیکوکاران را پاداش می‌داد. روزی شخصی را در حال نماز دید که با جمله‌هایی

بسیار پر مغز و زیبا با خدای متعال راز و نیاز می‌کند. فرمود: «نمازش که تمام شد او را نزد من آورید.» وقتی به حضور حضرت رسید، حضرت سکه طلایی به او هدیه داد و فرمود «و هبت لک الذهب لحسن ثنائک علی الله»؛ چون حال خوشی داشتی و خدا را به نیکویی حمد و سپاس

می‌کردی این سکه را به تو بخشیدم. هنگام خوردن آب و غذا، «بسم الله» و بعد از آن «الحمدلله» می‌گفت. روزی به کارگری برخورد که بر اثر کار بسیار پینه بر دست داشت. دست‌های او را در دست گرفت و بر آنها بوسه زد. در مجلس چنان با یک یک مردم گرم می‌گرفت که هر کدام

خیال می‌کردند نزدیک‌ترین افراد به پیامبر «علیه السلام» تنها اوست. گاهی بعضی از یاران آن حضرت از ایشان درخواست می‌کردند که به دشمنان خود نفرین کند؛ اما او حاضر نمی‌شد و دعای او این بود که خداوند! این مردم را هدایت فرما.

چون با کسی دست می‌داد تا او دست پیامبر را رها نمی‌کرد. پیامبر «علیه السلام» دست خود را عقب نمی‌کشید. وارد مجلس که می‌شد، در قسمت بائین می‌نشست؛ هدیه را هر چند کم بود می‌پذیرفت. با غنی و فقیر یکسان برخورد می‌نمود. در گفتگوها از جدال و سخنان غیر لازم خودداری

می‌کرد. هرگز دنبال عیبجویی و بدگوییِ این و آن نبود و از قهقهه و خنده بلند دوری می‌کرد.

هیزم‌ها و مقدار گناهان

محدثین و مؤرخین به نقل از امام جعفر صادق حکایت کرده اندکه روزی حضرت رسول به همراه عده ای از اصحاب خود به بیابان کویری بدون گیاه و درخت رهسپار شدند.

هنگامی که به آن جا رسیدند، رسول خدا به همراهان خود دستور داد هر کدام مقداری هیزم بیاورید. اصحاب گفتند: «یا رسول الله! در این بیابان کویر که چوب و هیزم پیدا نمی‌شود.» حضرت فرمود: «هر یک از شما به هر مقدار که می‌تواند باید هیزم بیاورد.»

امام صادق (علیه السلام) افزود: اصحاب حضرت رسول همه پراکنده شدند. بعد از گذشت ساعتی، هر یک مقداری هیزم پیدا کرده، آوردند و در حضور حضرت ختمی مرتبت روی هم ریختند و در نتیجه مقدار بسیار زیادی هیزم روی هم انباشته گردید. حضرت رسول نگاهی نمود و اظهار داشت:

بدانید که گناهان نیز به همین شکل زیاد و روی هم انباشته می‌گردد، سپس آن حضرت به عنوان موعظه و نصیحت، خطاب به حاضرین نمود و فرمود: مواظب حرکات خویش باشید و حتی از گناهان کوچک نیز خود را برهانید؛ چون ذره، ذره جمع گردد و انسان را روسپاه می‌گرداند.

و سپس افزود: بدانید که تمام حرکات شما چه کوچک و چه بزرگ مورد توجه خداوند متعال است و همه آنها در نامه اعمال ثبت می‌گردد، همان طوری که خداوند در قرآن حکیم فرموده است : ما تمامی اعمال و کارهای شما را محاسبه خواهیم کرد.

اختیار با یار

محدثین و مؤرخین به نقل از حضرت باقر العلوم (علیه السلام) حکایت کرده اند: هنگامی که بیماری رسول خدا شدت یافت، شخصی اجازه ورود بر آن حضرت را خواست ؛ و امام علیّ (علیه السلام) از منزل رسول الله بیرون آمد و به آن شخص فرمود: «چه حاجتی داری؟» آن شخص عرض کرد: «می‌خواهم به حضور رسول خدا برسم.»

امام علیّ اظهار نمود: « چون حضرت سخت بیمار می باشد، اکنون نمی توانی به حضور حضرتش برسی، خواسته ات را به من بگو؟»

آن شخص عرض کرد: «چاره ای نیست مگر آن که خدمت ایشان برسم.» علیّ (علیه السلام) به درون منزل مراجعت نمود و از پیغمبر خدا برای ورود آن شخص. اجازه خواست و حضرت رسول اجازه فرمود. هنگامی که آن شخص وارد منزل گردید و کنار بستر حضرت نشست اظهار داشت: «ای پیامبر خدا! من مامور الهی برای شما هستم.»

پیامبر اکرم فرمود: «از کدام دسته ای؟»

آن شخص پاسخ داد: «من ملک الموت می باشم ، خداوند تو را مخیر ساخته است بین این که ملاقات خدا و مرگ را بپذیری و یا آن که در دنیا باقی بمانی.»

حضرت رسول فرمود: «مرا مهلت بده تا جبرئیل نازل گردد و با او مشورت نمایم؛» چون جبرئیل نازل شد، عرض کرد: ای محمد! آخرت برای تو بهتر خواهد بود.

و لذا حضرت رسول ملاقات با خدا و ترک دنیا را برگزید.

و لذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملاقات با خدا و ترک دنیا را برگزید.